

زمانه قدرت بران نبود و بالضرورت ترک آن هفت بایستی نمود امید
که از حاشیه خاطر فیض مآثر نصیحا منحصیا نخواهند ساخت
و بمراعات شیمه کریمه حفظ الغیب خواهند پرداخت و اگر حاجت
بکافه کشمیری برای مسودات باشد اعلام نمایند تا بنده از کشمیر
مسوده تفسیر خود فرستد که نقوش آن از کف دست بشستن چنان می رود
که هیچ اثری از میاهی نماند چنانچه تجربه کرده باشند و السلام
علیکم و الاکرام لدیکم • و چون بکشمیر رفت رقعۀ دیگر از انجا
فرستاده که ختمی بود و نقل مسوده آن اینست • عنوان •
خدا م کرام من هو مستغن عن المدایح و المناقب و المفاخر
اعلی مولانا و بالفضل اولانا الشیخ عبد القادر • فتح نمایند
• قطعه •

از درانی بد اونی بیشک • در فنون فضیلت است فزون
پس دلیل زیادت معذیش • که بنایش بصورتست فزون
نیاز نامهائی که فرستاده می شود هر چند که در جواب آن بذاب عدم
لیاقت جواب خامه بدایع نگار را تصدیق نمی دهد اما بهر حال
قلم اخلاص عرض بندگی بی اختیار جاری میگردد امید که هرگاه
که در خطخانه نواب فیاضی در نیمروز تموز برفرش حصیر سرد تر از
هوای کشمیر بتجرع برف آب گرم می بوده باشند و اجتماع نکات
شریفه و مقالات لطیفه می نموده باشند یاد احیر محنت حرمان
خواهند کرد • بیت •

ای بجزم وصل حاضر غایبان را دستگیر
زانکه دست حاضران از غایبان کوتاه نیست

من الخلف الاعز الارشد الامجد الشبخ محی الدین محمد
 نیازمندی قبول فرمایند و فقه اله سبحانه و تعالیٰ لتحصیل العلوم
 الصوریة و المعنویة بحرمة من ممی بلقبه الشریف ، قدس سره
 اللطیف ، و غالباً بذایر رعایت حق الجوار سخن میادت مآبی میران
 مید قطب الدین در نا نوشتن جواب نیازنامه فقیر مسموع
 میدارند اما می باید که نظر بر حق نفس الامری کنند که ظاهراً
 این حق بران حق راجع باشد و ایضا اعتبار مر اظهار محبت جناب
 میران نکنند که آن آخر ثباتی ندارد و الله تعالی اعلم - ابیات اظهار
 مضمری که بر طرز جدید آصفخانی بنده کمینده اینجا گفته مسوده
 آن از فقیرمگم شده غالباً ملازمان ازان مسوده نقلی گرفته بودند
 التماس آنکه نقل از نسخه خود فرستند - جواب این رقعۀ اخیر ، هو ،
 • لمولفہ •

یا من بخيال وجهه ایناسی • شوقی لا تحمل فی القسطاس
 کالشامخ لا یوزن بالقسطاس • و اللجة لا یقاس بالمقیاس
 از ثنا چه نوبصد که درج آن در حوصله عبارت تنگ و ظرف حروف
 قاصر عهد القادر حکم بحر و کوزه دارد • شعر •
 و ان تمیصاً حیثک من نسج تعة • و عشرین حرفاً من معانیه قاصر
 و از دعا چه گوید • فرد •

یهوی سدره ز من مرغ طاعتی نه پرو
 که نامه نبرد از دعوات در منقار

و از شوق چه باز نماید • رباعی •
 یامن بایادی بده طوفنی • من صحة الزمان قد عرفنی

• اقدر ان اکتب شوقی لکم • ما اشوقنی الیک ما اشوقنی
ازان مدتی که توجه عالی بآنصوب صواب فرموده اند در ترجمان
امر الهی که اصل اصول آگاهی عبارت ازان تواند بود چه قبل از
فروز و چه بعد ازان بچند روز از دست ما صدق این بیت که از
مقبولۀ عشرۀ مبشره است • بیت •

مردی دراز نیکو در شهر خویش امروز

با خواسته نشسته از بخت خویش فیروز

متواتر و متوالی رسیده باصف خوش وقتی گردید مرقوم خامه
مسکین نواز مشکین طراز بود که • ع •

از دوانی بدوانی بیشک

تا آخر در جواب آن عرضه میدارد مثنوی • لموافق •

ای زبانت کلید نامه غیب • دل پاکت نتیجه لاریب

داده اعجاز کلک تو بیرون • گنجهای نهان کن فیکون

گفتی از منطق گهر پرور • کز دوانی بدوانی خوشتر

گر دوانی وگر بداونیند • همه از گنج فضل تو غنیند

دل آئینه جمال تو شد • مظهر فیض لایزال تو شد

چه عجب گرز روی حق بینی • خویشتن را درو همی بینی

اگر خود نمائیدست همین قدر بس است و اگر نه من که ، فضولی

جواب نوشتن چه ، باز بشعر از تقصیر در نوشتن عرایض اخلاص که

منافی رسم و عادت عوام نه خواص اهل اختصاص است کمال

بخفی زبان اعتذار و استغفار کشاده امتعفا می نماید و این رقعہ

را کفارت آن جریمه دانسته قضای مافات میشمرد و آنچه از

• • ع • هوای خمخانه (†) و برف آب که یادگار

از عمر برف صفت و آفتاب تموز

و نشان ده از یا معشر المسلمین ارحموا علی من رأس ماله یدوب -

است نوشته اند چند روزیست که ازین آب و هوا باز مانده • ع •

گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده

• میگرد • • شعر •

فمن شاء فلینظر الی فمظری • فذیر الی من ظن ان الهوی سهل

چون بندگان حضرت قریب شرف آفتاب بتقریبی نام کمینه را

خود بدولت بنهایت کسی بر زبان مبارک را نده حرف تولیت

خطه عالیة اجمیر • • شعر •

ذمت عن ناظری تلك الخیام • علی حکا نها منی سلام

فرموده اند و هنوز تسلیم نشده آرزو دارد که اثر این سعادت زودتر

از قوه بفعل درآید و دل را از آب گردش روزگار و هوای ناسازگار

هر دیار فارغ ساخته برد الیقینی حاصل شود که خمخانه گیتی

چون خص و برف آب زمانه چون سواب نماید و بخت شوریده هر

ساعت و هر زمان باین ترانه در فغان است • • فرد •

ای عجب دلتان نگرفت و نشد جانان ملول

زین هواهای عفن زین آبهای ناگوار

همت عالی و توجه داعی درین باب گماشته در امداد سوری و

معنوی کوشند تا انشاء الله تعالی رفته اجمیر را قانیة کشمیر دانسته

(†) همین در هر سه نسخه

بعثت اینکه هر دو مکان طیب مرکز دایره در قطب جنوبی و شمالی است و جهة جامعه بلدة طيبة و رب غفور - دارد آب چشمه جهالره را چنانچه ایشان در اینجا آب برفتن نوشجان میدفرمایند نوشیده زبان را بزال شکر و ثنای منعم حقیقی و مجازی تر دارد •
• شعر •

هلینا لرباب النعیم نعیمهم • و للعاشق المصکین ما ینجرع
و تمثیل حال کشف مکشوف اهل کشف امت بنده زاده بیداون
رفته بدعا مشغولست ظل عالی لایزال باد - تحریرا فی شهر رمضان
المبارک عمت میامنه سنه ثلث و الف (۱۰۰۳) - و این غزل نیز
از خامه در بار گوهر نثار ایشان است که در بعضی اسفار به مقبر
نوشته بودند •
• غزل •

در دمی کین نامه میگردم رقم • کُن یجری الدمع مهزوبا بدم
هر رقم کز خامه ام ظاهر شدی • کاد یحوا معنی ذاک الرقم
محو حرف اشتیاق از لوح دل • لبس فی سعی وقد جف القلم
در بلای هجر حکمتها بود • لیتنی کوشفت عن تلك الحكم
صرفی از دریای اشک نه محیط • لبس الا مثل رشف من دیم
الحاصل اوصاف تعریف و کمالات جناب شیخ چه حد من عاجز
بی زبان است و آثار جهیلته او که دامان بر میان قیامت بسته است
شاهد حال او بس است در تاریخ دوازدهم ذیقعده سنه ثلث
و الف (۱۰۰۳) از حبس عالم قید رسته طایر روح قدسی آشیان او بعالم
اطلاق پرواز فرمود و شیخ اسم بود تاریخ یافته شد •
• شعر •

سلام علی الدنیا و طیب نعیمها

کآن لم یکن یعقوب فیها بجالس

• شعر •

درین خرابه مسجوره بصوی گنج مراد
 که جای محذت ورنج است این خراب آباد
 قضا نهاده بهر گامش از بلا داسی
 که پا نهاد درین دامگه که هر نهاد
 سواد رفته کل (؟) نیست غیر حرف رجا
 ولی چه سود که بی بهره ایم ما از سواد
 زمان عمر بسی اندکست غره مدش
 که تا نفس زده عمر داده بر باد

مولانا میرزا سمرقندی

ملکی بود بصورت بشری بزبانت حرمین الشریفین زاد هما
 الله شرفا مشرف شده در عهد وکالت پیرسخان خانباغرا
 تشریف داشته و خلائق از برکات انقباس بغیسه او مستفید میشدند
 فقیر شرح شمسیه در منطق تصنیف امیر سعید محمد که خلف
 صدق النجب ارشد حضرت امیر سعید عالی همدانی قدس الله سره
 است و اسلام در دیار کشمیر باسرها بیدم قدم هدایت لزوم او رواج
 یافته و شایع شده پاره از شرح شمسیه و سایر مختصرات در ملازمت
 آن حسنه زمان خواننده و این حدیث عالی سند که قال النبی
 صلی الله علیه وسلم من تری غیره ثم قتله دمه هدره از زبان مبارک
 او شنیده اجازت روایت یافته که بشش واسطه بحضرت ختمیت

پناهی علیه و علی آله صلوة مصونة عن التناهی میرسد و قصه
 سند این حدیث در نجات الرشید بتفصیل مذکور شده او در
 فترات خانزمان از اگرة بدهلی آمد و از آنجا معلوم نشد که حال
 خجسته مذوالش بکجا انجامید *

قاضی ابوالمعالی

شاگرد و خلیفه و داماد عزیزان بخارائی امت قدس سره
 العزیز و آن عزیز در فقاہت چنان بود که اگر بالفرض و التقدير جمیع
 کتب فقه حنفی از عالم پرافتادی او می توانست از سرفوشت
 و باعث بر انداختن عبد الله خان پادشاه توران زمین فن منطق
 و علم حدل را و اخراج صلا عصام الدین اسفرائینی مع خبایث
 طلبه از ماوراء النهر او شده بود باین تقریب که چون این علم در
 بخارا و سمرقند شایع شد خبایث شیر هر جا صالحی سلیم القلبی را
 میدیدند میگفتند که این حمار است چرا که لاجیوان ازو مسلوب
 است و چون انتقای عام مستلزم انتقای خاص است سلب انسانیت
 نیز لازم می آید و امثال این مغالطات چون کثیر الوقوع و الشیوع
 شد عزیزان روایت مقلی نوشته عبد الله خان را تحریر و ترغیب
 بر اخراج این جماعه نمود و نا مشروعیت تعلم و تعلیم منطق
 و فلسفه بدلائل ثابت کرد و نیز روایتی نمود که اگر بکاغذی که
 منطق دران نوشته باشند استنجا نمایند باکی نیست و باقی
 برین قیاس و قاضی پیوسته ذکر آره بعد از هر نماز در حلقه میکرد
 و مرید میگرفت در سنه نهصد و شصت و نه (۹۶۹) در اگرة

آمد و فقیر تبمنا و تبرکاً سبقی چند از اول شرح وقایه درملازمش
گذرا دیده الحق در آن وادی اورا بحوری بی پایان یافت *

مولانا صیرکلان

نبیره ملا خواجه است از کبار مشایخ خراسان و خدمت مولانا
صیرکلان صاحب کمالات ظاهری و باطنی و دانشمند متبحر
خصوصاً در علم حدیث آیه روزگار بود و اجازت از سید میرک شاه
داشت و منظور نظر خدمت مولانا زین الدین محمود کمانگر
بهدائی قدس سره العزیز و صلاح مادر زاد داشت و حق سبحانه
و تعالی اورا از جمیع صفایر و کبایر نگاهداشته همیشه افاده علوم
دینی فرمودی و دایم سرافکنده بمراقبه بسر بردی و نصیحت ارادت
بشایخ جلال هروی داشت که از مشاهیر اعیان مشایخست اخلاق
محمدی صلی الله علیه وسلم حاصل کرده ذات ملکی صفاتش
مظهر اسمای حسنی بود و عمر شریفش بهشتاد رسیده و والده
اش سیده است در حیات بود بتقریب اینکه مهرداداً زوجه فرمان
بردار والده اش نباشد بکدخدائی راضی نشده حضور او از عالم
در گذشت چون مواوی بدار بقا رحلت فرموده والده ایشان بتلاوت
قرآن مجید مشغولی داشت چون خبر فوت آن چنان پسری عزیز
الوجود برده افن تجهبیز و تفکین طلبیده اند همین کریمه خواندکه
انا لله و انا الیه راجعون و رخصت داده باز بتلاوت مشغول شد و
اثری از جزع و نزع ازان سیده ظاهر نگشت خدمت او در سنه
نهد و هشتاد و یک (۹۸۱) در اگرة بجوار رحمت حق پیوست

و هم در آگرمه مدفون گشت و بعد از آن بیدک حال والدش او نیز معافتر
 ملک آخرت گردیده سعادت جوار فرزند سعادت مند حاصل کرد
 فقیر را سعادت شرف لقای شریف آن ملکی ملکات حاصل شده
 اما افاده ندموده •

مولانا سعید ترکستانی

اعلم العلمای روزگار بود پاره پیش ملا احمد جند تحصیل نموده
 و پاره پیش ملا محمد سرخ و چندگاه در درس ملا عصام الدین ابراهیم
 نیز تحصیل نموده بهند آمده ملازمت حضرت پادشاه را دریافت
 و صحبت او حضرت را بسیار خوش آمد کیفیت درویشی و انکسار
 غالب داشت و بغایت خوش طبع بود چنانکه بآن نشاء فهم و
 ادراک درین نزدیکیها ملائی ازان دیار بظهور نموده تقریر فصیح
 و ملیح داشت و بر شاگرد مشفق و مهربان بود بعد از مراجعت
 از هند بکابل در سنه نهصد و هفتاد (۹۷۰) بجوار رحمت
 خداوندی پیوست •

حافظ کومکی

مشهور بحافظ تاشکندی دانشمندی متبحر بوده خصوصا در
 عربیت در خدمت مولانا عصام الدین تلمذ نموده است جمیع
 علوم نیک میدانست و بسیار افاده فرموده و در ماوراء النهر همه
 علمای زمان او را به بزرگی قبول داشتند چپاهی وضع بود و پیوسته
 در سواریهها مانند ترکان ترکش بر میان بسته میرفت در سنه نهصد
 و هفتاد و هفت (۹۷۷) بهند آمده و بملازمت حضرت خلعت

پداهی مشرف شده و بانعامات وافر حرانراز گشته براه گجرات
متوجه زیارت هرمین الشریفین شد از آنجا بروم رفته خوندار روم
را دید و ده چند آنچه اکرام و تعظیم او در هند بود در آن دیار
یافت و تکلیف وزارت نمودند قبول نکرده بمارزاد الفهر رسید و
همانجا بملک آخرت شتافت فقیر بملازمت شریف این دو عزیز
مشرف نشده *

قاضی نظام بدخشی

ملقب بقاضی خان از ولایت بدخشان است نزدیک کوهی
که کان لعل دارد و در علوم مکتبیه شاگرد مولانا عصام الدین ابراهیم
است و پیش ما معید استفاده نموده و از علوم تصوف چاشنی
و بهره تمام داشته در طریقت سرید مخدومی اعظم شیخ حمید
خوارزمی ست و بطفیل خدمت اهل معنی اعتبار صوری هم حاصل
کرده بود بمرتبه که در بدخشان داخل امر بود و چون بهند آمد
در ملازمت پادشاهی رعایت بیشتر از اندازه یافت او را اول قاضی
خانی بعد ازان غازی خانی خطاب دادند فصیح زبان و خوش
تقریر بود تصانیف معتبر دارد ازان جمله رساله در اثبات کلام و
بیان ایمان تحقیق و تصدیق و بر شرح عقاید حاشیه و در تصوف
وسایل متعدد تصنیف و تالیف نموده بسن هفتاد سالگی در اورد
در سنه نهصد و نود و دو (۹۹۲) برحمت حق پیوست اول کسی
که اختراع سجده پیش پادشاه کرد در فتح پور او بود و ملا عالم
کابلی بحسرت می گفت دریغ که مخترع این امر من نشدم *

مولانا الیهاد لنگر خانی

منسوب بمحلہ اہمت از لاہور در انڈر علوم متداولہ ماهر و
ملبک و متشرع است و متنوع و نہایت تقوی و صلاح دارد و
بدرس مشغول است ہرگز بخانہ ارباب بدمروت دنیا نرفتہ و از
ملوک ہرگز حاجت نخواستہ و مدد معاش نگرفتہ عمرش قریب
بہشتاد است •

مولانا محمد مفتی

از جملہ مدرسین معتبر لاہور است و صاحب کمالات و
بہدہ افتا مشغول است و ہر باری کہ ختم صحیح بخاری و مشکوٰۃ
میکند مجلس عظیم داشتہ طبع بغرا و حلویات میفرماید و منزل
ار مجمع اعیان افاضل است درین ایام کہ قریب بہ نو سالگی
رسیدہ و منجنی و ضعیف گشتہ از درس باز ماندہ و چہار پنج
پسر رشید دارد کہ ہمہ در کمالات فضایل قایم مقام آریند •

میر فتح اللہ شیرازی

از سادات شیراز بود اعلم العلمای زمان است مدتها مقتدای
حکام و اکابر فارس بود جمیع علوم عقلی از حکمت و ہیأت و ہندسہ
و نجوم و رسم و حساب و طلسمات و فیرنجات و جراثقال نیکو
میدانست و درین فن آن قدر حالت داشت کہ اگر پادشاہ
متوجہ می شدند رصد میتوانست بہت و در علوم عربیت و
و حدیث و تفسیر و کلام نیز نسبت او مساری است و تصانیف
خوب دارد اما نہ در برابر مولانا میرزا جان شیرازی کہ در ماوراء النہر

مدرس متفرد متورع یگانه روزگار بود میرفتح الله اگرچه در مجالس بغایت خلیق و متواضع و نیک نفس بود اما نمودن بالله ازان سمعت که به درس اشتغال داشتی چه دران زمان بشاگردان غیر از فحش و الفاظ رکیک و هجو بر زبانش نرفتند و ازین جهت کم مردم بدرس او می رفتند و شاگردی رشید هم از دامن او بر نخامت چند سال در دکن بود و عادل خان حاکم انجا را نسبت بمیر عقیده بود چون در ملازمت پادشاهی آمد خطاب عرض الملکی یافت و در کشمیر در سنه نهصد و نود و هفت (۹۹۷) وفات یافت و بجائی که به تخت سلیمان مشهور است مدفون است در سنه بود تاریخ یافته شد *

شیخ منصور لاهوری

از شاگردان شیخ اسحق کاکومت و بیشتر تحصیل در ملازمت مولانا سعد الله نموده و مصاهرت باو دارد دانشمند معتد است و در همه علوم عقلی که در هندوستان متعارف است معتضر و خوش طبع و حلیم الفهم و متصرف و با امرا و ملوک صحبت بسیار داشته مرجع اکبر و اعیانست و چند گاه قاضی القضاات مالوه بود و زمانی که لاهور معتقر سربر سلطنت شد از مالوه بملازمت رسید و درین تاریخ بخدمت ضبط و ربط برگشته بجواره و حدود دامن کوه مامور است پسرش ملا علاء الدین از دانش مندان مشهور مدرس است مدتی در صحبت خان خانان معزز و مکرم بود چون بملازمت شاهنشاهی رسید نیز خیلی اعتبار یافت و هر چند تکلیف سپاهی

گری نمودند قبول نکرده بدرس و اداة مشغول شد و هرچه از جایگیر حاصل می شد همه صرف طلبه بود و از جمله ملایان درهند بعد از پیر محمد خان چون او در ملا نور محمد ترخان هیچکس دیگر بیدل و کرم و نثار و ایثار ضرب المثل نشد و حاشیه مشهور بر شرح عقاید دارد بزیارت حج مشرف گشته همانجا رحلت نمود فقیر او را در نیافته •

ملا پیر محمد شیروانی

ملای خوش فهم اعلی ادراک بود مجلس شگفته داشت باوجود آن قاسی القلب و نامتقید باوامر و نواهی بود از شیروان در قندهار بخدمت خان خازان پیر سخان آمده نشو و نما یافت و بعد از فتح هندوستان خطاب خانی و بعد ازان ناصر الملکی یافت و سه چهار سال در غایت ابهت و شوکت بسر برد و چون ظالم را چندان بقائی نمی باشد در اندک فرصت در ولایت مالوه بآب نریخته فرو رفته بفرعون در نیل دوزخ پیوست ذکر حال وفات او در ضمن سنوات گذشته فقیر او را از دور دیده اما الحمد لله که بمجاهش نه پیوسته •

میرزا مفلس اوزبک

از شاگردان ملا احمد چند است ملای مستعد معتمد در علم جدل و مناظره بود اما تقریر فصیح نداشت و در اثنای درس اداهای مضحک از او بر میزد و بد قیافه بود و گوشه صلاح و تقوی داشت از لوازم الذهر بهند آمد و چهار سال در آگره در مسجد

جامع خواجه معین الدین فرنگودی درس گفت و توفیق زیارت
حرمین الشریفین یافته در مکه معظمه رخت حیات بر بسته
در سن هفتاد سالگی رحلت نمود *

مولانا نور الدین محمد ترخان

جامع اقسام علم حکمت و کلام و خوش طبع و شاعر بود و
آخر عمر از شعر توبه کرد و تولیت روضه پادشاه غفران پناه یافته
در دهای درگذشت *

مولانا الهداد امروده

ملای مستعد خوش طبع بی قید شیرین سخن خوش صحبت
قدیم پیشه بود و مطایبه ملیح داشت و مایه حضور و سرمایه سرور
اهل مجلس بود در ملازمت پادشاهی در سلک سپاهیان انتظام
یافته بقدری اسباب جمعیت بهم رسانیده بود مدت عمری بفقیر
رابطه صحبت داشت در سنه نهصد و نود (۹۹۰) هنگام توجه لشکر
منصور بجانب آنک گنگ در نواحی میدالکوت ودیعت حیات
سپرد و در موضعی از مواضع امروده که برای خود خوش کرده بود
نعش او را برده مدفون ساختند *

این بود شمه از ذکر مشایخ و علمای عصر که انقدر ایشان
را ملازمت نموده و بدیدار پیرانوار ایشان مشرف گشته الا ماشاء الله
و ازین همه که مذکور بر زبان خامه بیان شدند اقل قلیلی درین
ایام قحط الرجال بطریق خال خال مانده اند و مختفی و متوازی
از طبایع قواصر عوام کالانعام نصیامندسیا گشته دمی چند عاریت

شمرده منتظر پیک مربع السیراجلند و بر شرفه پیری مطلع
 هده گوش هوش بر صدای الرحیل الرحیل دارند تا کی آن ندا را
 عجیب لبیک شوند * رباعی *

تاریخ جهان که قصه خرد و کلان

درج ست درو چه شیر مردان چه یلان

در هر ورقش بخوان که فی عام کذا

قدمات فلان ابن فلان ابن فلان

و مشایخ و علمای دیگر در اطراف جمیع بلاد هند طولاً و عرضاً چندان
 بودند و هستند که حصر و احصای ایشان حواله بعلم علام الغیوب
 نموده آید و همچنین جماعه که بشرارت ذاتی و خبث درونی ر
 و دین فروشی و خست و رزالت و کجی و بی اعتدالی مشهور و
 معروفند از حد بیرونند و هیچ ضرورت نبود که خامه را بذکر این
 مشتبهی خص دون همت آلاید که کاری عظیم در پیش است و بر
 عمر هیچ اعتدالی نمانده و حال من بحال همان یخ فروش
 نیشاپور می ماند که در هوای تموز یخ می فروخت چون آفتاب
 برآمد میگفت یا معشر المسلمین ارحموا علی من رأس ماله
 ینوب - یعنی ای جماعه مسلمان بنظر رحمت بران زبان زده بیدید
 که سرمایگه او از دست گذاخته می رود * بیت *

عمر برفست و آفتاب تموز * اندکی ماند و خواجه غره هنوز

و تاریخ وفات مردم نوشتن من بآنکه شهری خیاطی بر در دروازه

گورستان دگاسی داشت و کوزه از میخ در آویخته بود و هوس جز

آتش نبود که جنازه که از شهر بیرون بردندی سنگی دران کوزه

انگندی و هر ماه حساب آن سنگها بکردی که چند کس را برده
اند باز کوزه تهی ساختی و از مینخ در آویختی و سنگ همی
انگندی تا آنکه ماه دیگر سرآمدی و مدتی برین برآمد از قضا
استاد خیاط بمرک و مردی بطلب او آمد و خبر از مرگ آن درزی
نداشت در دکان او را بسته دید از همسایه پرسید که آن درزی
کجاست که حاضر نیست همسایه گفت او نیز در کوزه اندک *

• بیت •

بنگر که بدیگری کشاید • کنوی چو گذشت بر تو آید
سبحان الله در دهن از دهائی افتاده ایم که حنبدین و تپیدن مجال
نداریم و خاصي مجال • قطعه •

چو غنچه خون خور و دل تنگ باش و لب مکشا
که نیست غنچه این باغ را امید کشاد
نشان ز سرو قدی می دهد که خاک شده است
بهر زمین که فزانه است سایه شمشاد
چو هر نفس زچمن میروید بدان گلی
مدام جامه کبود است سومن آزاد
معروض میدارد که چون امامی نامی این دو طایفه که برگزیدگان
خلعت کدیف ما اتفق درین چند ورق بصورت درهای منثور
بی ملاحظه تقدیم و تاخیر مذکور شده بزرگان خرده بین و هنر شناسان
نکته چین بر جامع خرده بگیرند چه این انتخاب در حال تشمت
بال برسبیل استعجال و تمزده خامه شکسته بال گردید فرصت بردن
بیاف نداشته و حکایت من بهمان حراج می ماند که موزن نفس

هر زمان گم می‌شود و میگفت که اگر اوقات بتفحص موزن غارت
 نمیشد این کس هر روز کار بسیاری می توانست کرد با آنکه فقرا همه
 یک تن اند و هم کالحلقة المقرعة - مثل مشهور هر چند بعضی ازین
 نامبرده ازان قبیل که من میخواهم شاید نبوده باشند چه بسیار
 صدیقست که بشکل زندیق برمی آید اما اگر در میان همه
 ایشان یک کس هم مقبول درگاه خدایندگی باشد برای نجات من
 و شفاعت و شرف من همان یک کس کافی است با آنکه همه
 این جماعه بصفت ولایت عامه که *اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا* - متصف
 اند و این کس بمراتب بهتر و ولایت خاصه در اکثر ایشان منظور
 بلکه معتقد فقیرامت و لهذا ذکر بی دینان و هوا پرستان درین
 جماعه جمع نکرده ام و سخن عارف بصطامی قدس الله سره العزیز
 را دست آویز خود ساخته ام که یکی از معتقدان بفصیحت
 میگفت که اگر درین زمان کسی را بینی که ایمان بسخندان مشایخ
 دارد از برای من و خود از دعائی التماس بکن که بیشک مستجاب
 الدعوات است

• فرد •

رهی نمی برم و چاره نمی دانم

بجز صحبت مردان مستقیم احوال

و از اتفاقات آنکه بعد از تعداد امامی این طبقه علیه که
 اکثری اهل الله و صاحبان آگاهند صد و یازده برآمد که موافق
 عدد قطب است و الف نیز که هنگام تحریر این مسودا دلیلی
 تاریخ بود و چون دل از خبایثی که طعن صریح و قدح آشکار
 در دین اسلام آورده اند و به بد دینی و بی حیثی متهم گشته

و باعث خرابی در ملک و ملت شده به فتنه آخر زمان موصوم اند) گرفته بهر حال ذکر حکما نموده آید هرچند بعضی از ایشان نیز ازین قبیل اند •

ذکر حکمای عصر اکبرشاهی

که بعضی در حکمت علمی و عملی ید بیضای موسوی داشته دم اعجاز عیسوی می زدند و بعضی بتقریب اینکه طب فنی امت شریف العلم خسیس العمل اگرچه به ممارست آن مشغول بودند اما نظر در نظام عالم داشتند علی اختلاف درجاتهم •

حکیم الملک گیلانی

نام شمس الدین امت در حکمت و طب جالینوس زمان و مہیج انفاس و در علوم نقلی رحمی دیگر هم مہنتنی و ممتاز از همه بود اگرچه مرا باو اصلا ارتباطی نبود و در ابتدای ملازمت پادشاهی هنگام گذرانیدن دیداجه نامه خرد افزا بسیار بد مددیها حسبه الله کرد از آنکه چون استفسار ازو نمودند که انشای فلانی چونت گفت عبارتش فصیح و خواندنش بدست اما انصاف آنکه بسیار مہمساز و خیرخواه بندگان خدا و در دین راسخ و ثابت قدم و آشنا پرور بود پیومده بطلبه که خود مربی ایشان بود درس گفتی و هیچ وقت از اوقات ممکن نبودی که طعام بی ایشان خورد و باین تقریب بخانهای مردم هم کم رفتی روزی در مجلس مہیج اسلمیم چشتی نشسته مذهب فقه و فقها و تحسین طریقه حکما و تعریف و بیان عظم شان علم حکمت و مناقب شیخ ابو علی

سینا میکرد و این در زمانی بود که علما و حکما بیکدیگر در افتاده
هر روز مجادله و مشاعیه و مناقشه بر سر مشرب میکردند فقیر چون
فا آشنا و از سرحد ها نرسیده و از اصل مباحثه مطلع نبودم آن شعر
شیخ شهاب الدین «هر روزی قدس الله روحه خواندم که * شعر *
و کم قلت لاقوم انتم علی * شفا حفرة من کتاب الشفا
فلما امتهانوا بتوبیخنا * فرغنا الی الله حسبی کفا
فما تواعلی دین (سطاطلیص * و عهدنا علی ملة المصطفی
و آن ابیات مولوی مخدومی عارف جامی قدس سره را مستشهد
آردم که در تحفة الاحرار (†) آورده اند * * بیت *
نور دل از سینه سینا مجوی * روشنی از چشم نهیفا مجوی
حکیم برهم خورد شیخ گفت آتش خود در میان اینها افتاده بود تو
آمدی و بیشتر فروختی حکیم بعد از ویرانی معرکه مشایخ و علما
حسب الامکان جدل با مخالفان دین زد چنانچه احوال آن جماعه
مجموعه مذکور شود و آخر تاب نتوانست آرد رخصت مکه معظمه
طلبید و در سنه نهمصد و هشتاد و هشت (۹۸۸) یا نه بزیارت حج
رفت و همانجا فوت شد شکر الله معیه *

حکیم سیف الملوک دماوندی

فضیلت علمی و حکمی را با رزیت شعر و هجو جمع کرده

(†) در نسخها - تحفة الابرار و جامی رح فرماید * بیت *

تحفة احرار لقب دادمش * تحفة باحرار فرمادمش

هجاءى تخلص داشت از اتفاقات آنکه هر جا که حکیم بر سر مریض
 رفته آن دردمند و دیعت حیات به پیک اجل سپرده ازان جهة ظرفا
 اورا بسیف الحکما شهرت دادند چون یکی از نقایر حضرت شیخ
 جامی محمد خبوشانی را که بمخدوم زاده شهرت داشته علاج نموده
 بعالم دیگر رساند سیف الحکما کشت تاریخ یافتند و این قطعه
 که برای جلال طبیب گفته اند گویا حسب حال او بود • قطعه •
 ملک الموت از جلال طبیب • شکوه برد موش پیش خدا
 بنده عاجز شدم ز خدمت طبیب • میکشم من یکی و اوصد تا
 یا ورا عزل کن ازین منصب • یا مرا خدمت دگر فرما
 چند سال در هند در عهد بیرمخان و بعد ازان نیز صاحب اعتبار
 بود اما بحسب مدعای خود تربیت و اعتبار نیافته بولایت رفت
 و از انجا هجویه ملیح نوشته فرستاد که درین عهد بآن شیرینی و
 مضحکی وقوع نفس الامری کم کسی گفته باشد و بیستی چند ازان
 که جمعه جمعه بخاطر مانده بود بجهة تشحیف خاطر نوشته شد •
 • قطعه •

صالح بزغاله بی وقت زای بربری
 گاهی اورا گربه گاهی موش پیران گفته ام
 بهمینی بی تشقه و زنا یعنی شیخ هند
 نامعلمانم اگر اورا مسلمان گفته ام
 ای شفیع الدین محمد بسکه میچاوی سخن
 آن سخن چاویت را نشخوار افهان گفته ام
 ای فریدون در تعرض روی بی شرم ترا

نی بهموازی که در سخنی چو سندان گفته ام

و میر فریدون در جواب آن گفته

• بیت •

اشک حکمت بان لاف ایشک آقایی اجل

آنکه او را در مصیبت خانه دربان گفته ام

وقتی که میر معز الملک ترک سپاهگیری کرده در دهلی منزوی

بوده گفته که

• نظم •

شاه درویشان معز الملک از من درهم است

بنده او را کی ز درویشی پشیمان گفته ام

حکیم زینل شیرازی

بدانش ممتاز بوده در سلک مقربان انتظام داشت *

حکیم عین الملک شیرازی

دوائی تخلص دارد در علم کمال رتبه عالییه داشت و صاحب

مکارم اخلاق بود در بنده هندیه چنانچه گذشت در گذشت این اشعار

ازوست که در وقت مشایعت در باغ خواجه نظام الدین احمد مرحوم

در سواد لاهور بطریق یادگار بفقیر نوشته داده وداع کرد و از لاهور

برسالت راجه علی خان برهان پوری متوجه دکن شد و آن دیدار

آخرین بود •

• بیت •

چنان از عشق پر گشتم که در دنیا نمیکنم

همه جا پر ز عشقم گشت و من در جا نمیکنم

اگر با غیر عشق الفت نمی گیرم عجب نبود

مثال عصمت میدان که در صهدا نمی گنجم

نشان از من چه می پرسی که من خودم نمیدانم
همانا سر توحیدم که در انجا نمی گنجم

• وله •

هیچ ویرانی نشد پیدا که تعمیری نداشت
درد بی درمان عشق است اینک که تدبیری نداشت
صید آهوئی شدم کز هر طرف کردم نگاه
غیر جانی پاک در فتراک نخچیری نداشت

حکیم مسیح الملک شیرازی

تربیت یافته حکیم نجم الدین عبد الله بن شرف الدین
حسن بود درویش نهاد پاک اعتقاد بود در طبابت ید بیضا
داشت از دکن بهند آمد و همراه شاهزاده سلطان مراد بجانب
گجرات و دکن مرخص شد و در مالوه اجلش رشته اصل را کوتاه
گردانید •

حکیم مصری

صاحب علم و عمل طبی و ماهر در علوم نقلی است و در علوم
غریبه مثل دعوت اسما و علم حروف و تفسیر و قوفی دارد منبسط
خوش صحبت است و مبارک قدم هر چند در معالجه شیخ فیضی
جهد موفور بظهور آورد هیچ فایده نداشت او هم چکند که درین امر
مبرم همه عاجز و ابکم اند اگر از دانش طب عمر می افزود
بایستی که حکما از عالم نمیرفتند گاه گاهی شعر فارسی مضحک
میگویند و این از جمله است که برای خواجه شمس الدین دیوان

خوانی گفته که

* بیت *

خواجه شمس الدین چه ظلمی میکند

در طبابت باش دخلی می کند

روزی گل درخت کزیر که آرا در عربی دفن گویند دید و گفت

* ع *

چو آتش جست کاکل از سر دغلی

چون پادشاه از در صحن خانه لهور بکبار صغه بنا نموده حکم

فرمودند که هر که خواهد در اینجا بحضور ما نماز میگذارد باشد

حکیم مصری شعری گفت که

* ابیات *

شاه ما کرد مسجدی بنیاد * ایها المومنون مبارک باد

اندرین نیز مصلحت دارد * تا نمازان گذار بشمارد

بسیار ساده لوحست و بیغرض و ازینها هیچ بخود نمی آرد اما در

بعضی معالجات کار نامها بظهور آورده در برهان پور خاندیس

درگذشت و در سواد همان شهریه خاک چپردند *

حکیم علی

خواهرزاده حکیم الملك امت در حکمت شاکرد خالوی خود

و شاه فتح الله شیرازیمت و در علوم نقلی تلمذ پیش شیخ

عبد النبي کرده و باوجود مهارت تمام در علوم شرعیه و کتب سنیه

غلطت وی در مذهب زیدیه و تشدد در تشیع چون سایر حکیمان

زمانه بر حال خود امت و بغضایل مکتبده خصوصاً علم طب بکنه

موصوفست و بمعالجه مرضی مشغوف و چون جوانهست و خود پسند

و کم تجربه گاهی چنانست که بیمار از شربت او شربت فنا می
چشد و با آن نصبت تلمذ که بشاه فتح الله شیرازی داشت او را در
تپ محرق هر چه غذا فرمود و بسیاف اجل سپرد * * ع *
مرگ هوش است شربت به او

حکیم ابو الفتح کیلانی

در خدمت پادشاه بمرتبه تقرب تمام رسانیده تصرف در
مزاجش چنان نموده بود که جمیع اهل دخل برو حاکم میبردند
بعدهت فهم وجودت طبع و دیگر کمالات انسانی از نظم و نثر امتیاز
تمام داشت و هم چنان در بی دینی و سایر اخلاق ذمیده ضرب
المثل بود و فقیر در ایامیکه حکیم نو آمده بود از وی شنیدم که
می گفت خسروست و همین درازده بیت ' انوری را پیوسته انوریک
مداح گفته او را بمیر بادنجان که مضحک زمانه بود تشبیه
میداد ، و خاقانی را میگفت که اگر او درین زمان می بود بسیار
ترقی می یافت باین طریق که هرگاه به یتش خانه من می آمد
او را میلی میزدیم تا کاهلی طبیعت را میگذاشت و چون ازینجا به
یتشخانه شیخ ابو الفضل میرفت اینجا او میلی میزد و شعر او را
اصلاح میدادیم *

حکیم حسن کیلانی

بعداقت شهرت داشت و علمش نه چنان بود اما صاحب
مکارم اخلاق و محامد اوصاف بود *

حکیم همام

برادر خورش حکیم ابو الفتح در اخلاق بهتر از برادر بود اگرچه خیر بالذات نبود شریک هم نبود حکیم حسن و شیخ فیضی و کمالی صدر و حکیم همام بترتیب بقرب یکماه از عالم در گذشتند و آن همه اموال جمع کرده ایشان در سعادت بجای خویش در دریای قلزم و عمان رفت و بدست اینها جز باک حضرت نماند اگرچه این نسبت بجمیع مقربان اموات واحیاء از امور عامه بود و هست که باختر این قارونی و شدادی از کفن هم محروم می روند و رنج مظلومه و بار خسران ابدی و بدنامی جاویدان برعنق مفسر خود می برند و همان سخن عیسی علیه السلام است که با دنیا هنگام تمثیل او بصورت پیرزنی گفت که ویل لزوجک الباقین ، لم یعتبروا من ازواجک الفانین •

جان بجانان ده و گرنه از تو بستاند اجل
خود بده انصاف جان من که این یا آن نکومت
حکیم در لاهور رحلت نمود بعد از آن بمقام حسن ابدال نقل نموده
پهلوی برادرش دفن کردند •

حکیم احمد توی

مذی خوب بود و بزور بی حیائی حکیم هم شد جامع فضایل بود و میر عرب و عجم کرده انبساط طبع داشت اما مخبطی خام طمع صاحب داعیه بود هر چند گفتیم که در تو آن استعداد نیست که دعوی اهل بیت بکنی چه در دیار هند آنرا بر نمی تابند